

خصوصی و تقسیم اراضی میان روستاییان مطرح شد اما سوسیالیست‌ها چه در آن دوره و چه در دوره‌های بعد جایگاه چندانی در دولت و سیاست کشور پیدا نکردند و فقط در مقاطع کوتاهی باتشکیل برخی حکومت‌های مستعجل محلی در گیلان (پس از جنگ اول) و آذربایجان (پس از جنگ دوم) اقداماتی محدود و موقت برای تقسیم اراضی صورت دادند. در اوایل دهه ۱۳۴۰ و در جریان اجرای برنامه موسوم به «انقلاب سفید» موضوع تقسیم اراضی کشاورزی میان زارعان و سهیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها مطرح شد که البته در اجرا چندان جدی نبود و با عقب‌نشینی‌های مکرر همراه شد. در سال‌های اولیه پس از انقلاب نیز الگویی از عدالت‌گرایی در قالب واگذاری بخشی از اراضی کشاورزی به روستاییان یا تغییر قانون کار به سود کارگران دنبال شد که این رویکرد در سال‌های بعد به حاشیه رفت. در دوران جنگ نیز با هدف مدیریت وضعیت جنگی برنامه سهمیه‌بندی کالاهای اساسی اجرا شد. در فاصله سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ نیز دولتی با شعار عدالت‌خواهی روی کار آمده که با استفاده از درآمدهای هنگفت نفتی به توزیع یارانه‌های نقدی میان مردم دست زد. به طور کلی رویکرد عدالت‌گرایی در دولت‌های ایران عموماً ضعیف، ناپیوسته، سطحی و فاقد ساز و کارهای مناسب بوده است. این رویکرد هیچ‌گاه به استقرار یک نظام رفاه عمومی و تأمین اجتماعی منسجم و پایدار نینجامیده و بویژه آنجا که به صورت یارانه‌های مصرفی دنبال شده (بویژه یارانه‌های انرژی) اتلاف هنگفت منابع را به دنبال داشته و به دلیل غیرهدفمند بودن آن به نوبه خود بر نابرابری‌ها افزوده است.

۵- ظهور و عملکرد «دولت توسعه طلب» از

اواخر سده ۱۸ میلادی به این سو، موازنه قدرت در منطقه و جهان آنچنان به زبان ایران تغییر کرد که تا دوسده بعد از آن دولت ایران را به یک بازیگر حاشیه‌ای و وابسته به قدرت‌های بزرگ تبدیل کرد. بویژه بعد از جنگ جهانی اول امنیت ایران به عنوان بخشی از ترتیبات امنیتی غرب تعریف و تضمین شد اما به دنبال افزایش قدرت نظامی و اقتصادی در میانه دهه ۱۹۷۰ میلادی، اولین تلاش‌ها برای تأثیرگذاری مستقیم دولت ایران بر سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی آغاز شد. پذیرش نقش موسوم به «ژانداری» در نظام امنیتی خلیج فارس در چارچوب دکترین نیکسون و به دنبال آن مداخلات نظامی در مناطقی چون عمان و اریتره به منظور سرکوب نیروهای کمونیست طرفدار شوروی از جمله تلاش‌هایی بود که نشان از سیاست خارجی توسعه طلبانه ایران در نیمه نخست دهه ۱۳۵۰ داشت. این رویکرد با سقوط رژیم شاه و استقرار جمهوری اسلامی با جهت‌گیری و مضمونی متفاوت، این بار به منظور کمک به آنچه «جنبش‌های آزادی‌بخش» یا «دفاع از حقوق محرومین و مستضعفین جهان» نامیده می‌شود ادامه یافت. این رویکرد در آغاز به صورت غیرمستقیم و در قالب نفوذ ایدئولوژیک و کمک‌های مالی به برخی نیروهای مذهبی و سیاسی در کشورهای

همسایه دنبال شد. رویکرد توسعه طلبانه دولت در سال‌های اخیر علاوه بر آثار اقتصادی آن یعنی تخصیص بخشی از منابع و بودجه عمومی به حوزه‌های نظامی و امنیتی، علاوه بر تشدید چالش‌ها و تعارضات داخلی باعث گسترش و تعمیق تعارضات و منازعات منطقه‌ای و بین‌المللی شده است.

■ ضرورت گذار به «دولت حل‌منازعه»

مرور مختصر بالا نشان می‌دهد که رویکردهای دولت در هر یک از برهه‌ها معمولاً گزینه‌ای ناگزیر برای رویارویی با نارسایی‌ها و مشکلات خاص آن برهه بوده اند اما اولاً تاخیر، تداخل، ناموزونی و ناپیوستگی در این رویکردها مانع پیشرفت برنامه‌ها و تحقق اهداف مورد نظر شده و این وضعیت به انباشت هرچه بیشتر مسائل و مشکلات کشور انجامیده است. ثانیاً تسلط نگرش‌ها و ایدئولوژی‌های وحدت‌انگار یا یکسان‌ساز (اعم از ناسیونالیستی، سوسیالیستی و مذهبی) حاکم بر سیاست و دولت در بخش اعظم این دوران مانع پذیرش تفاوت‌ها و تمایزات فرهنگی، سیاسی و فکری و باعث تبدیل آنها به خطوط تعارض و منازعه

شده است. ثالثاً، برخورد غالباً حذقی و سرکوبگرانه دولت با منتقدان، مخالفان و معترضان در بخش اعظم این دوران علاوه بر طرد و به حاشیه راندن بسیاری از نیروها و ظرفیت‌های کشور باعث تشدید ذهنیت و فرهنگ تنزاعی و تخصمی، بویژه در عرصه سیاسی شده است. برآیند این رویکردها و جهت‌گیری‌ها، ظهور ادواری منازعات خشونت‌آمیز با مضامین مختلف سیاسی، اقتصادی و هویتی در سطوح ملی و محلی از یک سو و اختلال و انقطاع مکرر در فرآیندهای اصلاح، نوسازی و توسعه از سوی دیگر بوده و حاصل امروزین دورباطل میان این دو وضعیت، انباشت بحران‌ها و ناسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و گسترش و تعمیق هرچه بیشتر تعارضات و منازعات سیاسی است. ضربه‌های ناآرامی‌های سیاسی در دوده‌های اخیر (۹۸-۱۳۷۸) تندتر شده است. به عبارت دیگر، فاصله زمانی وقوع این ناآرامی‌ها کمتر و گسترده‌تر و شدت آنها بیشتر شده است. تداوم رویکردهای رایج در رویارویی با این ناآرامی‌ها هم نه فقط بهبودی در اوضاع ایجاد نکرده بلکه بر مسائل و بحران‌ها افزوده است. بنابراین، راه‌برون رفت از این وضعیت آسیب‌زای باید در سرچشمه‌های اصلی آن، یعنی رویکردهای دولت و در افکندن طرح‌هایی برای اصلاح این رویکردها جست‌وجو کرد. مفهوم «دولت حل‌منازعه» به الگوی ارتباط و تعامل دولت با جامعه و جهت‌گیری‌ها و سیاست‌های داخلی و خارجی دلالت دارد. همان‌طور که مثلاً دستور کار اصلی «دولت رفاه» بازتوزیع منابع برای فقرزدایی و ایجاد سطح مطلوبی از رفاه برای کلیه شهروندان است دستور کار اصلی «دولت حل‌منازعه» نیز تلاش همزمان برای حل و فصل منازعات موجود و همچنین شناسایی حوزه‌ها و زمینه‌های منازعه‌خیز (شکاف‌ها و تعارضات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی) به منظور جلوگیری از شکل‌گیری و بروز ظهور منازعات جدید است.

در اینجا لازم است به چهار نکته زیر توجه شود: ۱- منظور از دولت نه فقط قوه مجریه بلکه کل نظام سیاسی است. ۲- تحکیم و توفیق رویکرد حل‌منازعه در دولت مشروط و مبتنی بر «جامعه حل‌منازعه» یعنی پذیرش و حمایت این رویکرد از سوی نیروها و نهادهای اجتماعی و عموم شهروندان است. ۳- رویکرد حل‌منازعه به معنای منتهی شدن دیگر کارکردهای متعارف دولت نیست. دولت حل‌منازعه همه کار ویزه‌های دولت‌مدن را در قالب یک رویکرد جامع و در عین حال معطوف به حل‌منازعه انجام می‌دهد. به عبارت دیگر «رویکرد حل‌منازعه» یک «کلان رویکرد» است که می‌تواند دیگر رویکردها را به صورتی متناسب و هدفمند در خود جای دهد. ۴- منظور از حل‌منازعه این نیست که می‌توان یکبار برای همیشه به هر گونه منازعه‌ای پایان داد. اصولاً تضاد و تعارض، بخشی‌گرای ناپذیر و چه بسا پایان‌ناپذیر از زندگی اجتماعی و سیاسی است. بنابراین، منظور از دولت حل‌منازعه این است که روابط و کارهای نهادهای و نیروهای سیاسی و همچنین محتوا و سازوکارهای سیاست‌های داخلی و خارجی به گونه‌ای بازسازی شود که هرچه بیشتر مانع تبدیل تضادها و تعارضات به تناقضات و منازعات تخصصی، خشونت‌آمیز، ویرانگر و ضد توسعه شود.

■ صورت‌بندی دولت حل‌منازعه (۳)

دولت حل‌منازعه ساختار چند لایحه و پویا دارد. «لایه نمادین» این دولت شامل مبانی مشروعیت بخش نظام سیاسی است. تجربه تاریخ معاصر نشان می‌دهد که ابتدای مشروعیت سیاسی صرفاً بر این یا آن اسطوره تاریخی یا بر ساخته ایدئولوژیک، بلافاصله یا بتدریج بخش بزرگی از جامعه را از دایره دربرگیری نظام سیاسی بیرون می‌گذارد یا حاشیه‌ای می‌سازد. بنابراین لازم است نظام سیاسی بر اساس یک مبانی نمادین فراگیر بازسازی و استوار شود. تکثر موجود اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، قومی و مذهبی در ایران ابتدای نظم سیاسی بر پایه یک قرارداد اجتماعی مبتنی بر حق حاکمیت برابر عموم شهروندان را می‌طلبد. اعمال این حق نیز در چارچوب یک ساختار حقوقی متوازن و از مجرای نهادها و سازوکارهای دموکراتیک امکان‌پذیر خواهد بود. «لایه گفت‌مانی» این دولت شامل ترویج و پذیرش ارزش‌ها و گرایش‌هایی نظیر کثرت‌گرایی، همزیستی، مدارا، مصالحه‌گرایی و پرهیز از تخصص و خشونت در کل سپهر اجتماعی، بویژه در عرصه سیاست و در میان الیت سیاسی است. شکل‌گیری و توسعه این لایه نیازمند گشودگی فضای سیاسی، افزایش فرصت‌های تشکل، رقابت، نقد و گفت‌وگو در میان نیروهای سیاسی و مدنی است. این لایه در ایران معاصر بسیار نازک و شکننده است. همان‌طور که در سطور بالا اشاره شد به علل و دلایل متعددی ذهنیت سیاسی عمومی در ایران هنوز تا حدود زیادی از نوع تنزاعی است و این ذهنیت، نیروها و کنشگران سیاسی را در گفتار و کردار به سرعت به مواضع تعارضی، تخصمی، طرد، سرکوب و خشونت سوق می‌دهد. در چنین شرایطی ترویج ارزش‌های حل‌منازعاتی نیازمند عزمی جدی بویژه از سوی کنشگران اجتماعی و فرهنگی، رسانه‌های عمومی، نیروهای مدنی و متولیان آموزش عمومی است. «لایه کارکردی- ساختاری» این دولت ثابت و یکسان نیست. کارکردهای آن تابع شرایط، نیازها و الزاماتی است که در هر یک از مراحل پیش می‌آید. ساختار این دولت (الگوی ارتباطی آن با محیط داخلی و خارجی) نیز متناسب با پیشرفت رویکرد حل‌منازعه متحول می‌شود. برای مثال در شرایط امروزین ایران که حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی از نارسایی‌های نهادی و اختلالات جهت‌گیری زیادی رنج می‌برد یک دولت حل‌منازعه